معرفی ۲ بازیگر جدید فیلم ادوین خاچیکیان

رضا شفیعی‌جم و رز رضوی به‌عنوان جدیدترین بازیگران با پروژه سینمایی باباسیبیلو به تهیه‌کنندگی احمد احمدی و کارگردانی ادوین خاچیکیان قرارداد بستند. تاکنون حضور بهاره رهنما، امیرحسین صدیق، رضا شفیعی‌جم و رز رضوی به‌عنوان بازیگر در این فیلم قطعی شده‌است. ادوین خاچیکیان تنها فرزند ساموئل خاچیکیان است که در تعدادی از آثار پدرش به‌عنوان تدوینگر و دستیار کارگردان حضور داشته‌است. / ایسنا

فرشته‌ها آمدند

آخرین ساخته سام کلانتری با نام «جایی برای فرشته‌ها نیست» از شب گذشته در پردیس «نماوا» و سینمای آنلاین «فیلیمو» به صورت آنلاین اکران خواهد شد. مخاطبان می‌توانند از امشب بدون نیاز به حضور در سالن‌های سینما و تنها با تهیه یك بلیت، همراه با اعضای خانواده به تماشای «جایی برای فرشته‌ها نیست»، بنشینند. / جام‌جم دیلی

تقدیم به «اخوانِ» روح‌ا...رجایی

مروری بر رویدادهای هنر و ادبیات در هفته‌ای که گذشت

یاد هفته [روح‌ا...رجایی و مهدی اخوان ثالث]

یك مورد تمام‌اخوانی ـ تمام‌خراسانی

صابر محمدی

ادبیات و هنر

اولین‌بار به خاطر یکی از یادداشت‌هایم صدایم کرد. البته پیش از آن هم به اسم کوچك صدایم کرده بود. همدیگر را ندیده بودیم اما می‌گفت دوست مشترك زیاد داریم. وقتی می‌خواست کوله‌اش را از هلال‌احمر جمع کند و بیاید جام‌جم، درباره همه‌مان پرسیده بود و شاید دوستان مشترك‌مان آن‌قدر صمیمی‌اش بودند که من را هم از همان بار اول با اسم کوچك صدا می‌کرد. دروغ چرا؟ همان بار اول که صدایم زد تا درباره یادداشتی که نوشته بودم حرف بزنیم، کلیشه‌ها نگذاشتند درباره‌اش درست قضاوت کنم: «ای بابا! این هم که مثل همه می‌خواد بگه من هم درباره این چیزهایی که درباره ادبیات می‌نویسید متخصصم». گمان کردم به‌عنوان سردبیر خواسته مرعوبم کند و این ارعاب، مجهز به ادوات لازم نیست. به خودم می‌گفتم مثل این دوستِ ترك ما که از هر جای ادبیات حرف می‌زنیم، او نقطه ارجاعی جز به شهریار تبریز ندارد، رجایی هم به عنوان یك خراسانی همه را به اخوان می‌بندد و تفسیر می‌کند. چند بار دیگر در هر بزنگاهی درباره ترامپ، درباره عراق، درباره بازی فلان بازیگر در فلان فیلم، درباره کرونا، درباره هر چیزی که حرف می‌زدیم، شعری در ارتباط با موضوع از اخوان در ذهن داشت و از حفظ می‌خواند. خاطره‌ای از الفِ بامدادِ معروف اخوان تعریف کردم برایش و گفت: «این‌طور نمی‌شود... بیا بشین اینجا». به این قولِ معروف اخوان، چند خاطره دیگر از او افزود و این بار حسابی خاکم کرد. گفت وقتی نوجوان بوده فقط به عشق این‌که غرفه نشر زمستان (ناشر آثار اخوان) را و پسر شاعر را که اغلب آنجا بود از نزدیك ببیند، کوبیده آمده تهران. آنجا در نمایشگاه گفته‌اند فلانی نیست و برو به فلان آدرس. رفته آدرس را در شهر غریب پیدا کرده و آنجا با پسر اخوان مشغول حرف زدن بوده که زرتشت ناگهان گفته حالا تو روی مبلی نشسته‌ای که پدرم مدت‌ها رویش می‌نشست و شعرهایش را می‌نوشت. از حس و حال آن لحظه‌اش که گفت فهمیدم هنوز همه آن شیفتگی، همه آن عشق و همه آن جنونِ نوجوانانه درونش باقی مانده است. روح‌ا... رجایی، یك موردِ تمام‌خراسانی. تمام‌اخوانی بود. به اندازه پادکستی چندساعته می‌توانست درباره شاعر خراسان حرف بزند؛ پرشور و باحرارت... با همان کیفیتِ عشقِ نوجوانانه‌اش به او. حالا دارم به این فکر می‌کنم شاید الکی نبود که رجایی شده‌بود. مگر «رجا» همانی نیست که ما به آن می‌گوییم «امید»؟ مگر مهدی اخوان ثالث، امید تخلص نمی‌کرد؟

تصویر هفته [جاشوا ایرواندی»]

تجسم مصیبت

میثم اسماعیلی

جام‌جم

تکان‌دهنده، دلهره‌آور و دیوانه‌وار. اینها تنها بخشی از واکنش مخاطبان معمول در برابر عکس «جاشوا ایرواندی» عکاس اندونزیایی است که دیروز صفحه نشنال جئوگرافی، آن را به عنوان عکس روز خود انتخاب کرد. فریمی که تمام مختصات یک عکس برای انتخاب عکس خبری سال را در خود دارد. او در توضیح عکسش نوشته « این بدن یک قربانی مظنون به کووید۱۹ در یک بیمارستان اندونزی است. پرستارها بدن را در لایه‌هایی از پلاستیک و مواد ضدعفونی‌کننده قرار داده‌اند تا از انتشار ویروس جلوگیری کنند. من این عکس را گرفتم تا آگاهی از خطر بیماری کرونا ویروس را افزایش دهم.» اما عکس به‌عینه از سطح هشداردهنده مورد نظر عکاسش فراتر رفته و تاویل‌های بسیاری معطوف به ناتوانی انسان معاصر، شکلی آخرالزمانی به آن بخشیده‌است.

تجسم مصیبت‌دیدگی، چه در یک متن مکتوب و چه در یک تک قاب تصویری به سبب استفاده از کیفیات دراماتیک و پر رنگ کردن جزئیات، می‌تواند از مشاهده غم واقعی دیگران در زندگی روزمره احساس برانگیزتر باشد. این اتفاقی است که در فریم آخرالزمانی «جاشوا ایرواندی» در این عکس هم افتاده‌است. کسی اهمیتی به فرد رفته و حتی چگونگی مرگش نمی‌دهد و هر بیننده این عکس تبدیل به یک سوگوار خود می‌شود. هراس، شاید واکنش ابتدایی مخاطب به این تصویر باشد؛ اما با گذشت شوک ابتدایی تفکری با محوریت چیستی زیست و زندگی همراه ما با این تصویر می‌ماند.

رولان بارت در کتاب «اتاق تاریک» اشاره‌ای به جاودانگی عکس‌ها دارد. به ارتباط شگفت و پیوستگی عمیقش با نیستی. او می‌نویسد«هر درک و خوانشی از عکس، تلویحا و به نحوی سرکوب شده، مواجهه‌ای است با چیزی که زندگی‌اش خاتمه یافته‌است؛ مواجهه‌ای است با مرگ. به نظر من باید این گونه به معما و رمز و راز عکاسی نگریست، دست کم نشان می‌دهد من عکاسی را به مثابه معمایی مسحور کننده و ماتم‌زا تجربه می‌کنم.

روزهای آخر تیر، اول مرداد

اما باز باید زیست

همین هفته پیش که سطرهای ابتداییِ این نوارِ زمان را می‌نوشتیم، منتظر بودیم آقای سردبیر به روزنامه برگردد و مشق‌های‌مان را خط بزند. حالا که این سطرها را می‌نویسیم، او دو روز است که تنهای‌مان گذاشته. روح‌ا... رجایی، رفته جایی نشسته و برای خودش بلندبلند «زندگی می‌گوید اما باز باید زیستِ» مهدی اخوان ثالث را می‌خواند. همیشه همان‌طوری که می‌خواهیم پیش نمی‌رود آقای رجایی! هم زندگی و هم همین صفحه‌ای که به شما تقدیمش کرده‌ایم.

شنبه، ۲۸ تیر

موسیقی و سینما

تمام ایتالیایی

اول هفته خبر آمد سالن کنسرتِ شهر رم، در حضور جوزپه تورناتوره، کارگردان به زنده‌یاد انیو موریکونه، آهنگساز تغییر نام داد. وسط هفته هم یک خبر سینمایی-ایتالیایی دیگر این بار درباره جشنواره فیلم رم و فیلم مستند «من فرانچسکو توتی هستم» آمد تا علی رستگار اینجا برای‌مان از اینها بنویسد.

یکشنبه، ۲۹ تیر

کتاب

سالِ بدون نمایشگاه کتاب

بالاخره پس از مدت‌ها کش و قوس و نیز گمانه‌زنی برای برپایی نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در ماه‌های آینده سال، رسما اعلام شد امسال از این رویداد خبری نیست.

دوشنبه، ۳۰ تیر

ادبیات

سردبیرِ عشقِ اخوان

روح‌ا...رجایی، سردبیر روزنامه جام جم پس از مدت کوتاهی درگیری با ویروس کرونا درگذشت. او شیفته مهدی اخوان ثالث، شاعر بود.

سینما

درگذشت پورمخبر

احمد پورمخبر که او را بیشتر با طنازی‌هایش در مجموعه‌های تلویزیونی رضا عطاران می‌شناختیم، درگذشت. تقریبا همه رسانه‌ها پس از اعلام خبر درگذشت او در معرفی کارنامه‌اش نوشتند که بازیگری را برای اولین بار در ۶۵سالگی در اثری از عطاران تجربه کرده. علی رستگار، همکار سینمایی‌نویس ما اما گزارشی نوشت و محصول کنجکاوی‌های مثال‌زدنی‌اش شد این‌که بنویسد پورمخبر سال‌ها پیش، یکی از بازیگران فیلم «بچه‌های آسمان» بوده و البته اسمش در تیتراژ، احمد مخبر قید شده است.

سه شنبه، ۳۱ تیر

تجسمی

گنجینه زنده بشری، صادره از ایران

نام غلامحسین امیرخانی در فهرست ملی نادره‌کاران میراث فرهنگی ناملموس به عنوان گنجینه زنده بشری در خط نستعلیق، ثبت شد.

چهارشنبه، یکم مرداد

تئاتر

اعلام شده بود نمایش «بچه» به نویسندگی نغمه ثمینی و کارگردانی افسانه ماهیان و بازی فاطمه معتمدآریا، سعید چنگیزیان و شیوا فلاحی پس از پنج ماه، اجراهایش را از سر می‌گیرد، اما این اتفاق نیفتاد. فکر نکنید مسؤولان در موج دوم کرونا به فکر افتاده‌اند؛ خیر! این خود تیم نمایش بودند که کرکره را به خاطر حفظ جان مردم پایین کشیدند.

چهره‌های هفته [درباره توتی، تورناتوره و موریکونه]

گلادیاتورِ گرگ‌ها

علی رستگار

سینما

دوربین به‌آرامی حرکت می‌کند و از روی مجسمه‌های باستانی آپولون بلودر، داوود، دیونوسوس و لائوکون و پسرانش می‌گذرد و به تندیس مرمرین یک فوتبالیستِ روم باستان می‌رسد! چیزی شبیه نقش زیدان در فیلم «استریکس در بازی‌های المپیک». دوربین به‌نرمی به همه جای این مجسمه خوش‌تراش و اندام‌های ورزیده‌اش سرک می‌کشد. تندیس پای راستش را روی توپی چرمی و قهوه ای با بخیه‌های درشت گذاشته، به یک دست شمشیری دارد و با دست دیگرش هم ردای رومیِ زرد و قرمزش را کمی بیش از نیم‌تنه بالا گرفته است. پشت ردا یک ایکس (X) بزرگ به چشم می‌خورد که به اعداد رومی می‌شود همین ۱۰ خودمان. دوربین، دوباره به مقابل تندیس می‌رسد و قصد نزدیک شدن به صورت و چشم‌های رنگی و نافذ او را دارد که ناگهان مجسمه ردایش را رها می‌کند و دست راستش را بالا می‌آورد و برای جمعیتی در فاصله‌ای نسبتا دور دست تکان می‌دهد. جوزپه تورناتوره، با عصبانیت جوری کات می‌دهد که صدایش در کولوسیوم طنین‌انداز می‌شود. بلافاصله نور پروژکتورهای صحنه را خاموش می‌کنند، موسیقی را هم قطع می‌کنند که برای ایجاد حس و حال در محیط پخش می‌شد. تورناتوره قوطی سیگارش را که عکس آلفردو و سالواتوره «سینما پارادیزو» بر آن نقش بسته از جیب کتش درمی‌آورد، یک سیگار روی لب می‌گذارد، اما هرچه می‌گردد، فندکش را پیدا نمی‌کند. می‌خواهد فریاد دیگری بزند که سه فندک برایش روشن می‌شود، دستیار کارگردان، مونیکا بلوچی و انیو موریکونه با کمک هم سیگاری برای تورناتوره می‌گیرانند تا کارگردان با چند پک پشت سرهم، اندکی به آرامش برسد.

فرانچسکو توتی، همان تندیس مرمرین اما بی‌اعتنا به حرص و جوش‌های تورناتوره، شمشیرش را به گوشه ای پرت کرده و توپ چرمی و قهوه ای با بخیه‌های درشت را برداشته و با همان ردای نصفه و نیمه می‌دود به سمت جمعیتی که پشت درهای کولوسیوم، مشغول تماشا و تشویقش بودند. هرچه توتی، گلادیاتور رومی‌ها و کاپیتان گرگ‌ها به در ورودی نزدیک‌تر می‌شود، فریاد شورانگیز جمعیت هم بیشتر می‌شود. توتی وقتی به نزدیکی جمعیت می‌رسد، با همان توپ اولیه و باستانی و آن ردایی که به تن دارد، شروع می‌کند به حرکات نمایشی و حیرت‌انگیز. جمعیت به قدری به وجد می‌آید که دیگر پلیس‌های شلوار مشکی با خط‌های قرمز به سختی می‌توانند آنها را کنترل کنند.

آن‌طرف و وسط میدان که محل تجمع گروه فیلمبرداری است، عوامل سیگار دوم تورناتوره را هم روشن می‌کنند. موریکونه که از دور این صحنه و شوروحال رمی‌ها و طرفداران آ اس رم را می‌بیند، فیلش دوباره یاد هندوستان می‌کند و با لبخند می‌گوید: یادش بخیر، چقدر با بابام می‌رفتیم استادیوم و بازی‌های رم رو می‌دیدم. اون‌موقع هنوز بازی‌ها تو تستاچیو بود. می‌ایستادیم تو تراس پشت دروازه. درست چند قدمی گویدو ماستی. اون‌موقع‌ها اون دروازه‌بان بود. یادته؟

تورناتوره به علامت منفی سرتکان می‌دهد. موریکونه می‌گوید: آره، تو اون‌موقع هنوز به دنیا نیومده بودی. بعدها هم چقدر با سرجیو (لئونه) می‌رفتیم ورزشگاه. راستی جوزپه! بهت گفته‌بودم من عضو اون کمیسیونی بودم که ۱۱ بازیکن برتر تاریخ باشگاه آ اس رم رو انتخاب کرد؟

تورناتوره می‌پرسد: جدی؟ این لحظه، دستیار یواشکی در گوش بلوچی می‌گوید: اصلا برای همین موریکونه رو برای آهنگسازی این فیلم انتخاب کردیم. تورناتوره ادامه می‌دهد: راستش رو بگو، توتی هم تو انتخابات بود؟ موریکونه که انگار کمی به او برخورده باشد، می‌گوید: اگه تنها یه انتخاب باشه، اون توتیه، آخه تو نمی‌دونی چند بار پای تلویزیون، گل‌های با ضربه سرش، من رو از خود بی‌خود کرده. کاشته‌هاش رو که دیگه نگو.

تورناتوره با سیگار سوم می‌خندد. موریکونه که به وجد آمده، می‌گوید: دنبال یه ساز به‌خصوصم برای توتی تو این فیلم. مثل کاری که تو خوب بد زشت کردم و هرکی یه سازی داشت. شاید سازدهنی، چه می‌دونم فلوت. یا ترکیب گیتار الکتریک، ترومپت، زوزه گرگ و صدای فریاد جمعیت مثل...

درست همین‌موقع، صدای رمی‌ها بلندتر می‌شود و از آن ورودی کولوسیوم به محل استقرار گروه فیلمبرداری هم می‌رسد که دارند سرود آس رم را با شور و حرارت بسیار می‌خوانند: «... زرد بسان خورشید/ قرمز بسان قلبم/ رم رم رم/ اجازه نده اونا جادوت کنن/ تو بزرگ متولد شدی/ و بزرگی تو رو ابدی می‌کنه...»

چشمان موریکونه برق می‌زند و می‌گوید: همینه، خودشه. این صدا رو می‌گم.